

بازتعریف آیین دادرسی کیفری

ایمان یوسفی*

بهشاد دیده‌بان تاش**

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۲

چکیده

بی‌تردید، آیین دادرسی کیفری یکی از مهمترین شاخه‌های علوم حقوقی است که در آن در خصوص مقدس‌ترین حقوق افراد مانند حق آزادی، حق حریم خصوصی و ... تصمیم‌گیری می‌شود. متأسفانه این شاخه، در ایران کمتر مورد اقبال قرار گرفته و این کم‌اقبالی، تعریف مبنایی، بنیادین و پایه‌ای آیین دادرسی کیفری را نیز در بر می‌گیرد. تعاریف موجود در کتب مختلف تنها به موضوع فنی و کاربردی آیین دادرسی کیفری اختصاص دارد و هیچ‌گاه مبانی، مورد تحقیق و بررسی قرار نمی‌گیرند. تعریفی کامل از آیین دادرسی کیفری تنها با تأکید بر هر دو شاخه علمی و فنی آن ممکن است. در بعد فنی، از یک سو به فرایند دادرسی پرداخته است و ضوابط، کشف، تعقیب، تحقیق، رسیدگی و اجرای مجازات را در بر دارد و از سوی دیگر، موضوعات ساختار و صلاحیت مراجع قضایی و سایر نهادهای دادرسی و نیز حقوق مقرر برای طرفین را مورد بررسی قرار می‌دهد. اما دادرسی کیفری، محدود به شاخه فنی نیست و در بعد علمی، به موضوعات مبنایی، قواعد دادرسی، منطق دادرسی کیفری و منابع آن پرداخته می‌شود. بازتعریف آیین دادرسی کیفری بر اساس تقسیم‌بندی فوق، از این جهت دارای اهمیت است که از یک سو، دید کلی‌تر و فراگیرتری ایجاد و از سوی دیگر، اهمیت این شاخه را به خوبی تبیین می‌نماید.

واژگان کلیدی: دادرسی کیفری محتوایی، دادرسی کیفری فرایندی، دادرسی کیفری ساختاری، دادرسی کیفری حقوق محور، دادرسی کیفری مبنایی.

* دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی (نویسنده مسؤول).

Iman.usefi@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قشم.

Beh.dideban61@yahoo.com

مقدمه

موضوعات مورد بحث آیین دادرسی کیفری، متعدد است و از این جهت، تعریف آن نیز باید با توجه به این تعدد موضوع باشد. تعاریف ارائه شده توسط اساتید این شاخه، در ایران قابل توجه و تأمل اند اما به تمام ابعاد پرداخته نشده است؛ برای مثال، گفته شده است: «برای اجتناب از سوءاستفاده احتمالی قدرت عمومی از یک سو و رعایت اصل بی‌گناهی متهم و پیشگیری از اشتباهات قضایی از سوی دیگر، بین مرحله ارتکاب جرم (حتی در جرایم مشهود) و اعمال مجازات، اقامه دعوا بر متهم و رسیدگی کیفری در معنای وسیع آن امری ضروری است. مجموع قواعد و مقرراتی که در طول رسیدگی کیفری، به معنای گسترده آن، باید رعایت گردد، موضوع یکی از شاخه‌های علوم جنایی است که آیین دادرسی کیفری نامیده می‌شود» (آشوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۵).

همچنین در جای دیگری در تعریف آیین دادرسی کیفری گفته شده است: «کلیه ترتیبات و قواعدی است که در زمینه کشف جرم، تحقیق و تعقیب آن و دادرسی و اجرای حکم کیفری وضع و مقرر شده است» (آخوندی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۸).

همچنین در تعریف دیگری، آیین دادرسی کیفری را یکی از رشته‌های مهم علوم جنایی معرفی نموده است که به مطالعه سازمان و تشکیلات مراجع قضایی و نحوه رسیدگی آنها می‌پردازد و یا به عبارت دیگر، آیین دادرسی کیفری، مجموعه اصول و مقرراتی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم و تحقیق از او، تعیین صلاحیت و روش کار مراجع تحقیق و حکم و همچنین تجدیدنظر از تصمیمات آنها و سرانجام چگونگی اجرای احکام کیفری وضع شده است (خالقی، ۱۳۹۰، ص ۹).

تقسیم موضوعات آیین دادرسی کیفری، برای رسیدن به هدف تعریف آن، از جهات مختلف ممکن است؛ اما به نظر می‌رسد که تقسیم، از جهت آنچه محتوای آیین دادرسی کیفری است و آنچه مبنای آن به حساب می‌آید مناسب‌تر باشد. از این جهت، دو شاخه مختلف شکل می‌گیرد که یکی با عنوان «آیین دادرسی کیفری محتوایی» و دیگری با عنوان «آیین دادرسی کیفری مبنایی» شناخته می‌شود.

همان‌گونه که از عناوین طرح شده برمی‌آید، در اولی به قواعد و مقررات حاکم یا آنچه که هست و در دومی به فلسفه آیین دادرسی کیفری یا آنچه که باید باشد پرداخته می‌شود. پس از بررسی هر یک از این دو شاخه، تعریف نهایی آیین دادرسی کیفری ارائه خواهد شد.

۱- دادرسی کیفری محتوایی

داورسی کیفری محتوایی، متشکل از سه رکن اصلی است که عبارتند از: (۱) فرایند یا جریان رسیدگی به یک پرونده جرم (۲) ساختار یا صلاحیت و وظایف نهادهای دخیل در آیین دادرسی کیفری (۳) حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه؛ به عبارت دیگر، دادرسی کیفری محتوایی دربردارنده سه شاخه متفاوت شامل دادرسی کیفری فرایندی،^۱ دادرسی کیفری ساختاری^۲ و دادرسی کیفری حقوق محور^۳ است.

آنچه که عامل جمع شدن این سه شاخه در ذیل عنوان کلی‌تر دادرسی کیفری محتوایی و باعث تفاوت آن با دادرسی کیفری مبنایی می‌شود این است که زاویه دید، منحصر به رخدادهای پیش روی یک پرونده کیفری است؛ به عبارت دیگر، منظور از دادرسی کیفری محتوایی، تنها قواعد و مقرراتی است که در زمانی خاص، بر مسائلی همچون نحوه رسیدگی به یک جرم، نحوه احضار و جلب متهم و حقوق او در فرایند دادرسی کیفری، ساختار و صلاحیت مراجع قضایی، حقوق بزه‌دیده و ... حاکم است؛ در حالی که نوع نگاه در دادرسی کیفری مبنایی، عمیق‌تر بوده و به مسائلی چون منشأ حقوق متهم در آیین دادرسی کیفری می‌پردازد.

بررسی هر یک از شاخه‌های آیین دادرسی کیفری محتوایی، ما را در رسیدن به تعریف دادرسی کیفری کمک خواهد کرد.

۱-۱- دادرسی کیفری فرایندی

بخش عمده قوانین آیین دادرسی کیفری، به فرایند یا جریان رسیدگی به یک جرم اختصاص دارد. یک پرونده کیفری، مسیری نسبتاً طولانی و پیچیده را طی می‌کند تا به نتیجه نهایی برسد. از این جهت می‌توان دادرسی کیفری فرایندی را پل میان کشف جرم تا اجرای مجازات دانست. قواعدی که بر مراحل مختلف میان کشف تا اجرا حاکم است مربوط به این شاخه از آیین دادرسی کیفری است. برای مثال، در صورت ارتکاب قتل شخص (الف) توسط شخص (ب) و ورود این پرونده به فرایند عدالت کیفری، لازم است

1- Processual criminal procedure.

2- Structural criminal procedure.

3- Rights based criminal procedure.

مراحل مختلفی طی شود و اقدامات متعددی صورت گیرد. در مرحله اول که مربوط به «کشف جرم»^۱ است وقوع قتل به اطلاع نهادهای رسمی مانند پلیس می‌رسد. اطلاع نهادهای رسمی نیز به اشکال مختلف مانند شکایت اولیای دم مقتول، اعلام همسایگان مبنی بر وقوع قتل، ارتکاب قتل در حضور پلیس و امثال آن ممکن است. مرحله دوم که با عنوان «تعقیب جرم»^۲ مطرح است، به واقع، حق جامعه‌ای است که در اثر ارتکاب قتل، نظم خود را در معرض خطر می‌بیند و این حق را از طریق نهادی با عنوان دادرسی اعمال می‌کند. پس از آنکه دادستان به عنوان رئیس دادرسی، پرونده قتل (الف) را به جریان می‌اندازد نوبت به مرحله سوم می‌رسد که با عنوان «تحقیق جرم»^۳ شناخته می‌شود.

در دادرسی کیفری ایران، وظیفه تحقیق جرایم به معنای جمع‌آوری دلایل، به عهده بازپرس است. بازپرس به عنوان یک مقام قضایی، پس از ارجاع پرونده قتل به وی، با حضور در صحنه قتل، ضمن جمع‌آوری آثار جرم، تحقیق از شهود و مطلعین و تحقیق از شخص (ب) به عنوان مظنون به ارتکاب قتل، نسبت به جمع‌آوری دلایل موجود با رعایت بی‌طرفی (به معنای جمع‌آوری دلایل به نفع و به ضرر متهم) اقدام می‌کند. در پایان تحقیقات، بازپرس راجع به انتساب یا عدم انتساب رفتار قتل به شخص (ب) تصمیم‌گیری کرده و پرونده را جهت صدور سندی با عنوان «کیفرخواست»^۴ نزد دادستان ارسال می‌نماید. صدور کیفرخواست بر علیه شخص (ب) توسط دادستان به معنای تقاضای اعمال مجازات قانونی، پایان مرحله تحقیقات مقدماتی و شروع مرحله چهارم است که «رسیدگی در دادگاه»^۵ نام دارد.

دادگاه کیفری با تعیین وقت رسیدگی، اولیای دم (الف) و دادستان را دعوت و (ب) را احضار می‌نماید. هر کدام از طرفین، دلایل خود را مجدداً نزد قاضی یا قضات دادگاه مطرح می‌کنند و نهایت امر، صدور رأی است که طرفین، امکان اعتراض به آن را خواهند داشت. در صورتی که رأی منجر به محکومیت (ب) به قصاص یا پرداخت دیه شود نوبت به

1- Discovery of crimes.

2- Prosecution.

3- Investigation.

4- Indictment.

5- Trial in court.

مرحله پنجم آیین دادرسی کیفری با عنوان «اجرای مجازات» می‌رسد که از وظایف دادسرا محسوب می‌شود.

نمای کلی ارائه شده در بالا، حکایت از گستردگی و پیچیدگی دادرسی کیفری فرایندی دارد. شاخه‌ای که به انبوهی از مسائل شامل نحوه کشف جرایم، جمع‌آوری دلایل، تعقیب یا عدم تعقیب مجرم، احضار و جلب متهم، تحقیق از شهود و مطلعین، مظنونین و متهمین، صدور قرار تأمین جهت دستیابی به متهم، تصمیم‌گیری راجع به انتساب یا عدم انتساب رفتار به متهم، رسیدگی در دادگاه و اجرای مجازات می‌پردازد.

در پایان، این نکته شایان ذکر است که نحوه چیدمان فرایند دادرسی کیفری در هر کشوری بستگی به شرایط خاص اجتماعی و فرهنگی آن کشور دارد؛ اما به عنوان موضوعی جهانی، ارتباط این موضوع با مسائلی چون لزوم رسیدگی به پرونده‌های کیفری در مهلت معقول و دقت در جمع‌آوری دلایل، اهمیت اساسی آن را نشان می‌دهد.

۲-۱- دادرسی کیفری ساختاری

داورسی کیفری ساختاری، شاخه‌ای از دادرسی محتوایی است که از یک سو به موضوع جایگاه، نقش و وظایف هر یک از نهادها (مانند دادگاه و دادسرا) و مقامات دخیل در آیین دادرسی کیفری (مانند دادستان و بازپرس) و از سوی دیگر به صلاحیت این نهادها و مقامات می‌پردازد. برای مثال، در دادرسی کیفری آمریکا، نهادی با عنوان «هیأت منصفه عالی»^۲ وجود دارد که وظیفه‌اش تصمیم‌گیری در خصوص کفایت یا عدم کفایت ادله اثباتی برای ارسال پرونده به مرحله دادگاه است.^۳ در دادرسی کیفری فرانسه از سال ۲۰۰۰، قاضی آزادی‌ها و بازداشت، وظیفه تصمیم‌گیری در مورد آزاد یا بازداشت شدن افراد

۱- تعلق نظام حقوقی یک کشور به یکی از خانواده‌های حقوق کامن‌لا و رومی‌ژرمنی نیز تأثیر عمده‌ای بر قوانین مربوط به فرایند دادرسی کیفری دارد. آیین دادرسی کیفری آمریکا و انگلیس به علت تعلق به نظام کامن‌لا، شباهت‌های فراوانی دارند در حالی که دادرسی کیفری فرانسه به علت ریشه داشتن در نظام رومی‌ژرمنی، دارای خصایص خود بوده و به کل از آمریکا و انگلیس متفاوت است. یکی از این تفاوت‌های بنیادین آن است که در دادرسی کیفری آمریکا و انگلیس، بازپرس، وجود نداشته در حالی که بازپرس، جزء جدایی‌ناپذیر دادرسی فرانسوی به شمار می‌آید (Safferling, 2001, p.5).

2- Grand jury.

3- Rule 5.1 from the federal rules of criminal procedure.

در مرحله تحقیقات مقدماتی را بر عهده دارد (بوریکان و سیمون، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵). در ایران نیز، دادگاه کیفری یک،^۱ برای رسیدگی به جرایم مهم‌تر تشکیل شده است.

در اهمیت دادرسی کیفری ساختاری، همین مطلب کافی است که نحوه قرار گرفتن نهادها و مقامات و تبیین وظایف و صلاحیت‌های آنها (شامل انواع نیروهای امنیتی و پلیس که اجازه دخالت در امور جرایم را دارند؛ میزان قدرت اعمال صلاحدید که برای خارج کردن پرونده‌های کیفری از مسیر نظام عدالت به ضابطان واگذار شده است؛ وظایف و اختیارات دادستان و میزان مداخله این مقام در نقض حق افراد به آزادی؛ انواع دادگاه‌های اختصاصی و تخصصی موجود و حدود صلاحیت‌های آنها و موضوع صلاحیت‌ها و اختیارات قضات اجراکننده احکام کیفری و ...) در واقع، عیناً آیین دادرسی کیفری را متبلور ساخته و نحوه اجرای آن را به افکار عمومی ارائه می‌نمایند.

بدون وجود یک مهره‌چینی مناسب یا به عبارت دیگر، بدون وجود دادرسی کیفری ساختاری درخور، اصول اساسی حاکم بر فرآیند کیفری، یعنی سرعت در رسیدگی و دقت در دادرسی، متزلزل خواهند بود.

۳-۱- دادرسی کیفری حقوق محور

شروع دادرسی کیفری حقوق محور، با این موضوع است که انسان‌ها موجوداتی منطقی و دارای حقوق هستند. به همین علت، قدرت دولت باید به گونه‌ای محدود شود که خدشه‌ای به حقوق افراد وارد نیاید. حقوق بشر، در فرایند دادرسی کیفری به اندازه‌ای موضوع نگرانی بوده است که اسناد بسیار متعدد بین‌المللی و منطقه‌ای به آن پرداخته‌اند. اسناد بین‌المللی را که به موضوع حقوق انسانی در دادرسی کیفری پرداخته‌اند می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) اسنادی که به موضوع حقوق متهم پرداخته‌اند. ب) اسنادی که حقوق بزه‌دیده را مورد بررسی قرار داده‌اند.

از موارد قابل ذکر در اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای در ارتباط با حقوق متهم می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱- حق نعمت آزادی که مانع از بازداشت افراد به شکل خودسرانه و غیرقانونی است در

۱- ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری.

بند اول ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی،^۱ ماده ۶ منشور آفریقایی حقوق بشر^۲ و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر،^۳ مورد تصریح قرار گرفته است.

۲- حق بر فرض براءت،^۴ به این معنا که همه افراد بی‌گناه هستند مگر آنکه انتساب بزه به ایشان بر اساس قانون و به موجب حکم قطعی یک دادگاه به اثبات برسد که در بند ۲ ماده ۱۴ از میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی،^۵ بند اول (ب) ماده ۷ از منشور آفریقایی حقوق بشر، بند ۲ از ماده ۸ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و بند ۲ از ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و نیز بند اول از ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر،^۶ مورد پذیرش قرار گرفته است.

- ۱- «هرکس حق آزادی و امنیت شخصی را داراست. هیچ کس را نمی‌توان بدون مجوز دستگیر یا بازداشت کرد. سلب آزادی از هیچ کس ممکن نیست مگر به موجب آیین دادرسی مقرر به حکم قانونی».
- ۲- «هرکس حق آزادی و امنیت خود را خواهد داشت و هیچ کس را نمی‌توان از آزادی خویش بدون دلایل و شرایطی که قبلاً بوسیله قانون مشخص شده محروم کرد خصوصاً هیچ فردی را نمی‌توان خودسرانه بازداشت یا دستگیر کرد».
- ۳- «هر فرد حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ فردی نباید از آزادی محروم شود مگر در موارد ذیل و طبق مقرراتی که به موجب قوانین مصوب ذکر شده است:
- الف) بازداشت قانونی شخص پس از محکومیت در دادگاه صالح.
- ب) دستگیری یا بازداشت قانونی شخص به علت عدم رعایت دستور قانونی دادگاه یا برای تأمین اجرای هر تعهدی که به موجب قانون مقرر شده است.
- ج) دستگیری یا بازداشت قانونی شخص جهت حاضر کردن او نزد مراجع صالح قانونی به دلیل سوء ظن موجه در ارتکاب جرم توسط وی یا هنگامی که دستگیری یا بازداشت جهت جلوگیری از ارتکاب جرم توسط وی یا متواری شدن وی پس از ارتکاب جرم، موجه باشد.
- د) بازداشت صغیر به موجب دستور قانونی به منظور نظارت آموزشی پرورشی یا بازداشت قانونی به منظور حاضر کردن وی نزد مرجع قانونی.
- ه) بازداشت قانونی اشخاص جهت جلوگیری از شیوع بیماری‌های عفونی یا بازداشت قانونی مجنون، دائم‌الخمر و معتاد به مواد مخدر یا ولگردان.
- و) دستگیری یا بازداشت قانونی شخص جهت جلوگیری از ورود غیر قانونی وی به کشور یا بازداشت اشخاصی که علیه آنان اقداماتی جهت اخراج یا استرداد در جریان است».

4- The right to presumption of innocence.

- ۵- «هرکس متهم به ارتکاب جرمی باشد حق دارد بی‌گناه فرض شود تا زمانی که مقصر بودن او طبق قانون محرز شود».
- ۶- «هرکس که به جرمی متهم شده باشد بی‌گناه فرض خواهد شد تا زمانی که در جریان یک دعوی عمومی که در آن کلیه تضمین‌های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، تقصیر او قانوناً احراز گردد».

۳- حق احترام به حریم خصوصی،^۱ شامل فضای خانوادگی، خانه و ارتباطات نیز در اسناد متعدد بین‌المللی تصریح گردیده است. برای مثال می‌توان به ماده ۱۷ از میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی،^۲ ماده ۱۱ از کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر^۳ و ماده ۸ از کنوانسیون اروپایی حقوق بشر اشاره کرد.

۴- حق به دادرسی منصفانه نیز که خود دارای ارکان متعدد است در اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای پیش‌گفته تصریح شده است. مفهوم دادرسی منصفان،^۴ در ارتباط با حقوق متهم، در بردارنده مواردی شامل حق داشتن وکیل،^۵ حق سکوت^۶ در برابر سؤالات طرح شده از سوی مقامات رسمی، حق تفهیم اتهام با زبان قابل فهم برای متهم، حق اعتراض به آرای صادره از سوی مراجع قضایی، حق برخورداری از زمان و امکانات کافی برای دفاع، حق محاکمه شدن توسط مقامات مستقل و بی‌طرف، حق برخورداری از دادرسی علنی، حق محاکمه شدن در مهلت معقول، حق برخورداری از جبران خسارت در مورد سوء اجرای عدالت و ... می‌باشد.

در خصوص حقوق بزه‌دیده، اسناد بین‌المللی یا منطقه‌ای محدودی وجود دارد و البته عامل این امر را باید در نگاه انحصاری جرم‌شناسان قبل از دهه شصت میلادی به بزه‌کار دانست (Ashworth, 1998, p.28). هیچ کنوانسیون بین‌المللی به حقوق بزه‌دیدگان جرایم نپرداخته است؛ اما مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۸۵، اعلامیه اصول پایه برای قربانیان جرم و سوءاستفاده از قدرت را تصویب نمود. این اعلامیه، بزه‌دیده جرم را تعریف نموده و حقوق آنها را شامل دسترسی به عدالت، رفتار منصفانه در فرایند عدالت کیفری، امکان جبران خسارت و ... بر می‌شمارد. در سطح منطقه‌ای نیز کنوانسیون اروپایی جبران خسارت

1- The right to privacy.

۲- بند اول ماده ۱۷: «هیچ کس نباید در زندگی خصوصی و خانواده و اقامتگاه یا مکاتبات، مورد مداخلات بدون مجوز یا خلاف قانون قرار گیرد و نیز شرافت و حیثیت او نباید مورد تعرض غیر قانونی واقع شود».

۳- «هیچ‌گونه مداخله‌ای توسط مراجع عمومی در خلاف جهت اجرای حق احترام به حفظ حرمت زندگی خصوصی و خانوادگی، خانه و مکاتبات افراد صورت نخواهد گرفت مگر آنچه طبق قانون باشد و در جامعه دموکراتیک به جهت مصالح امنیت ملی، سلامت عمومی یا رفاه اقتصادی کشور، حفظ نظم و پیشگیری از جرایم، حمایت از بهداشت یا اخلاقیات یا حمایت از حقوق و آزادی‌های دیگران لازم باشد».

4- The right to fair trial.

5- The right to legal aid.

6- The right to silence.

برای قربانیان جرایم، قابل ذکر است. در این سند نیز به مسائلی چون نحوه رفتار مقامات با بزه‌دیدگان جرایم، لزوم تفهیم حقوق بزه‌دیدگان به ایشان، لزوم به کار بردن راهکارهایی برای جبران خسارات وارده خصوصاً در موارد عدم دسترسی به متهم متواری و ... اشاره شده است (دفتر کمیساری عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، ۱۳۸۹، ج ۲، صص ۱۰۰۶-۱۰۲۸).^۱

تاکنون به حقوق مختلف بزه‌دیده و بزه‌کار پرداخته شده است؛ اما کار آیین دادرسی کیفری حقوق محور، به حقوق این دو رکن نظام عدالت کیفری محدود نمی‌شود. حقوق جامعه نیز در کنار حقوق بزه‌کار و بزه‌دیده، خودنمایی می‌کند. در واقع، جامعه نیز دارای این حق است که با اعمال دادرسی کیفری مؤثر و دارای نتیجه، نظم را مستقر سازد. تا زمانی که بحث از حقوق جداگانه و متمایز این سه رکن (جامعه، بزه‌کار و بزه‌دیده) مطرح است ابهام و اشکالی وجود ندارد اما زمانی که موضوع تعارض حقوق مطرح می‌گردد مشکل اساسی تعادل بین حقوق ظاهر می‌شود. چگونه می‌توان از دادرسی کیفری، توقع جمع کردن بین حقوق متعارض را داشت؟ مسأله اساسی پیش روی دادرسی کیفری حقوق محور، همین موضوع است.

تعارض بین حقوق جامعه و حقوق متهم، به پیچیدگی تعارض بین حقوق متهم و شاکی نیست. در واقع، تعارض بین حقوق اساسی و بنیادین متهم و حق جامعه به حفظ نظم، با یک تقسیم‌بندی ساده قابل حل است؛ البته موضوع تعارض، بیش از آنکه در عالم تئوری قابل رفع باشد مربوط به مرحله اجرای حقوق توسط قاضی است. حقوق متهم، به سه بخش حقوق مطلق،^۲ حقوق قوی^۳ و حقوق نسبی،^۴ قابل تقسیم است:

۱- بر اساس بند ۶ اعلامیه اصول پایه، نظام عدالت باید موارد ذیل را محقق نماید: «اطلاع رسانی به قربانیان در مورد نقش آنها و حوزه، زمان‌بندی و پیشرفت مراحل رسیدگی قضایی به ویژه هنگامی که جرایم جدی روی داده باشد و یا اینکه قربانیان چنین اطلاعاتی را درخواست کرده باشند»؛ «قربانیان باید بتوانند نگرش‌ها و دغدغه‌های خود را مطرح کنند تا در مراحل مختلف رسیدگی قضایی مورد ملاحظه قرار گیرد؛ هیچ‌گونه جانبداری از متهم صورت نگیرد و نظام عدالت کیفری نیز رعایت گردد»؛ «ارائه مساعدت مناسب به قربانیان طی فرایند حقوقی».

همچنین در مورد لزوم جبران خسارات بزه‌دیدگان جرایم، بند ۸ اعلامیه مقرر می‌دارد: «مجرمان یا اشخاص ثالث مسئول باید خسارت مناسب را به قربانیان، خانواده‌های آنها یا وابستگان‌شان اعاده کنند. این خسارت باید شامل برگرداندن دارایی یا پرداخت مال از دست رفته، پرداخت هزینه‌های قربانی شدن و تأمین خدمات و احیای حقوق او باشد».

2- Absolute rights.

3- Strong rights.

4- Qualified rights.

الف) حقوق مطلق، شامل حق متهم به تفهیم اتهام و اطلاع از اینکه به چه علتی تحت تعقیب قرار گرفته است، به هیچ وجه قابل نقض نیست؛ به عبارت دیگر، هیچ کدام از جنبه‌های نظم اجتماعی، قابلیت تعارض با آن را ندارد.

ب) حقوق قوی، حقوقی همانند حق دادرسی منصفانه است که به عنوان یک قاعده عمل کرده و اصل آن قابل نقض نیست. در هیچ کدام از قوانین آیین دادرسی کیفری کشورهای مختلف نیامده که حق افراد به دادرسی منصفانه، قابل تبدیل یا تعویض با حق دیگری است.

ج) حقوق نسبی، در واقع جنبه‌های فرعی‌تر حق دادرسی منصفانه است و در شرایطی نیز قابل نقض‌اند؛ برای مثال، حق حریم خصوصی افراد (در حالی که دلیل کافی مبنی بر وجود مواد مخدر در منزل کسی وجود دارد) با دستور قاضی قابل نقض است (Sanders and Young and Burton, 2010, p.30).

به طور خلاصه می‌توان گفت که حقوق مطلق، حقوق غیر قابل نقض‌اند؛ حقوق قوی، حقوقی هستند که در شرایط اضطراری همانند وقوع جنگ، قابل انعطاف‌اند و حقوق نسبی، حقوقی به شمار می‌آیند که در صورت تعارض با مفهوم نظم اجتماعی و وجود دلایل کافی برای اثبات انتساب رفتار به متهم، قابل نقض‌اند.

تعارض بین حقوق متهم و حقوق شاکی در فرایند دادرسی کیفری، آنگونه که اشاره شد از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. برای مثال، فرض کنیم الف) متهم به تجاوز به عنف به شخص ب) است. شکایتی توسط ب) به مراجع قضایی تقدیم و تقاضای رسیدگی می‌شود. ب) در راستای اثبات ادعای خود در پرونده به این موضوع اشاره می‌کند که الف) سوابق دیگری مبنی بر تجاوز به عنف دارد. حق متهم به دادرسی منصفانه مانع از آن است که برای اثبات پرونده جدید طرح شده علیه وی، به سوابق کیفری او استناد کرد. حق شاکی به دادرسی منصفانه این است که بتواند به سوابق کیفری الف) به عنوان یکی از دلایل علیه او استفاده نماید. کدام ضابطه یا معیار برای حل این تعارض قابل استفاده است؟ دادرسی کیفری می‌بایست جانب کدام یک از الف) یا ب) را بگیرد؟

هرچند می‌توان در پاسخ به مسأله ذکر شده، تلاش نظری نمود و در عالم انتزاع و اعتبار سیر کرد، به نظر می‌رسد که راه مناسب‌تر واگذاری موضوع به قاضی پرونده باشد تا با بررسی شرایط و احوال حاکم، تصمیم‌گیری نماید. ممکن است در عمل، دلایل به اندازه‌ای کافی باشد که نیاز به مراجعه به سوابق کیفری متهم احساس نگردد. همچنین

ممکن است قاضی با لحاظ شرایط موجود، از قبیل عدم کفایت دلایل موجود، به سوابق کیفری متهم استناد نماید. آنگونه که اشاره شد، حل تعارض بین حقوق و ایجاد تعادل بین آنها بیش از آنکه مسأله‌ای ذهنی و نظری باشد مسأله‌ای است که باید در عرصه عمل یا به عبارت دیگر، روی میز قاضی حل شود.

در مواد ۲ تا ۷ قانون آیین دادرسی کیفری جدید، به پاره‌ای از اساسی‌ترین حقوق متهم، شاکی و شاهد اشاره شده است. ماده ۲ قانون مذکور،^۱ دربردارنده سه اصل است: الف) قانونی بودن دادرسی کیفری^۲ ب) تضمین حقوق طرفین دعوا ج) تساوی افراد در برابر قانون.^۳

ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفری، به اصل بی‌طرفی قضایی، استقلال و رسیدگی در مهلت معقول پرداخته است (کلدوست جویباری، ۱۳۸۶، ص ۱۰). در تبیین استقلال گفته شده است: «منظور از استقلال قضایی این است که دادرسان در صدور رأی، تنها قانون و وجدان را حاکم اعمال خود قرار دهند و توجهی به دستورها، نظرها و خواسته‌های دیگران نداشته باشند. از هیچ مانع و رداعی نهراسند و بیم انفعال، تنزل رتبه و مقام، تغییر محل خدمت و موقعیت شغلی به خود راه ندهند» (بابایی، ۱۳۸۷، ص ۵۴). در تعاریف ارائه شده از بی‌طرفی نیز معمولاً مفهوم فقدان پیش‌داوری یا جانب‌داری از موضوع یا شخص خاص، مشترک است.

در ارتباط با معنای بی‌طرفی در فرایند دادرسی کیفری، در موضوع ارتباط آن با فقدان

۱- ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری: «دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد، حقوق طرفین دعوا را تضمین کند و قواعد آن نسبت به اشخاصی که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرائم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند به صورت یکسان اعمال شود».

۲- اصل قانونی بودن دادرسی کیفری به آن معناست که موازین و مقررات حاکم بر رسیدگی به یک جرم، خارج از متن قانونی مصوب توسط مرجع صالح، قابل اعمال نیست. در ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز به این اصل اشاره شده است: «حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آنها باید از طریق دادگاه صالح، به موجب قانون و با رعایت شرایط و کیفیات مقرر در آن باشد».

۳- اصل تساوی افراد در برابر قانون آیین دادرسی کیفری منافاتی با اصل شخصی کردن آیین دادرسی کیفری ندارد. اصل دوم به آن معناست که در مواردی که موازین دادرسی کیفری، منعطف است (مثل صدور قرار تعلیق تعقیب که نوعی قرارداد بین دادستان و متهم است، به گونه‌ای که دادستان از تعقیب متهم خودداری نماید با این شرط که متهم راه خطا را در پیش نگیرد) فرایند دادرسی کیفری با شخصیت افراد متناسب شود. ممکن است شخص الف مستحق تعلیق تعقیب باشد در حالی که شخص ب این استحقاق را نداشته باشد.

جهت‌گیری عامدانه و غیر عامدانه به سوی یک طرف دعوا شکی وجود ندارد. قاضی دادگاه که در اثر ارتشا و به شکل عمدی به سود یکی از طرفین اقدام می‌کند بی‌طرف نیست؛ مقام قضایی که در اثر اشکالات ساختاری نظام عدالت کیفری، به یک سوی خاص می‌رود نیز بی‌طرف نیست. قاضی اول، با اختیار و انتخاب خود نقض بی‌طرفی می‌کند و قاضی دوم حتی اگر بخواهد نمی‌تواند بی‌طرف باشد. برای مثال، در ارتباط با اشکالات ساختاری، در یک نظام دادرسی کیفری که کلیه مراحل از مرحله کشف تا مرحله اجرای مجازات در اختیار قاضی واحد باشد نشانی از بی‌طرفی نمی‌توان یافت.^۱

استقلال، از سوی دیگر به معنای فقدان فشارهای خارجی بر قاضی است (کاشانی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۲). مفهوم استقلال در دو بعد استقلال ساختاری قوه قضائیه و استقلال شخصی قضاوت مطرح است. در جنبه ساختاری، استقلال به معنای تفکیک قوا و شناسایی قوه‌ای مستقل با نام قوه قضائیه است. موضوعات مالی و استقلال مالی قاضی در این بین از اهمیت فراوانی برخوردار است. در جنبه شخصی نیز منظور از استقلال، فراغ بال قاضی در تصمیم‌گیری است به گونه‌ای که فشار یا تهدیدی بر علیه او اعمال نشده و امنیت دوره تصدی قضا و نیز امنیت مالی را احساس نماید (کاشانی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۲).

اصل برائت افراد تا زمان اثبات بی‌گناهی در مرجع قضایی قانونی و صالح، در ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری^۲ پذیرفته شده و به سه اثر مهم آن یعنی احترام به آزادی انسان‌ها، احترام به حق حریم خصوصی و رعایت کرامت و حیثیت افراد اشاره شده است (آشوری، ۱۳۷۶، صص ۱۳۳-۱۷۰). حقوق دفاعی متهم شامل حق تفهیم اتهام و حق استفاده از وکیل در ماده ۵ قانون فوق^۳ به رسمیت شناخته شده است. از سوی دیگر

۱- اشاره به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ دارد که مرحله تحقیقات مقدماتی را به شکل کامل از بین برد و کلیه مراحل دادرسی کیفری را به اختیار قاضی واحد واگذار کرد. مشکلات ناشی از اجرای قانون باعث شد تا عمری بیش از ۸ سال نداشته باشد و مجدداً با تصویب قانون احیای دادرسی در سال ۸۱، مرحله تحقیقات مقدماتی از مرحله رسیدگی در دادگاه جدا شود.

۲- ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری: «اصل، برائت است. هرگونه اقدام محدودکننده یا سلب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند».

۳- ماده ۵ قانون آیین دادرسی کیفری: «متهم باید در اسرع وقت از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند شود».

ماده ۶ قانون مذکور،^۱ صرف داشتن حقوق را کافی ندانسته و حق تفهیم حقوق را نیز (به این معنا که متهم باید از حقوق خود در فرایند دادرسی کیفری مطلع و آگاه شود) تصریح نموده است؛ موضوعی که اختصاص به متهم نداشته و در مورد بزه‌دیده و شاهد نیز جریان دارد. ماده ۷ قانون فوق^۲ نیز رعایت کلیه حقوق مندرج در قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳ را الزامی دانسته و ضمانت اجرای عدم رعایت آن را در خود ماده تعیین نموده است.

مواد ۲ تا ۶ قانون آیین دادرسی کیفری را می‌توان اصول بنیادین دادرسی کیفری حقوق محور نامید. اما نحوه نوشته شدن مواد به گونه‌ای است که دو مسأله اساسی را به ذهن متبادر می‌سازد. از یک سو، تصریح حقوق بنیادین در قانون آیین دادرسی کیفری سابقه‌ای نداشته است و به عبارتی، موضوعی بدیع در تاریخ این قانون در ایران است. اجراکنندگان این قانون شامل قضات و پلیس، ممکن است این متن را متنی غریبه تلقی نمایند؛ در نتیجه مشکل اساسی نحوه اجرای این حقوق، در عمل پدیدار گردد. از سوی دیگر، مسأله دوم این است که در این مواد حقوق محور، تأکید بر حقوق متهم می‌باشد و صحبتی از حقوق بزه‌دیده به میان نیامده است جز آنکه بزه‌دیده حق دارد از حقوق خود در فرایند دادرسی کیفری مطلع گردد.

در مورد مشکل نخست، راهی جز آموزش و فرهنگ‌سازی موضوع برای دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری وجود ندارد. نمی‌توان از بازپرسی که تا چند روز قبل، از ورود و کیل به اتاقش ممانعت می‌کرده است^۳ توقع داشت که حضور و کیل را با رضایت

۱- ماده ۶ قانون آیین دادرسی کیفری: «متهم، بزه‌دیده، شاهد و سایر افراد ذریبط باید از حقوق خود در فرایند دادرسی آگاه شوند و ساز و کارهای رعایت و تضمین این حقوق فراهم شود».

۲- ماده ۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «در تمام مراحل دادرسی کیفری، رعایت حقوق شهروندی مقرر در «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵» از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرایند دادرسی مداخله دارند، الزامی است. متخلفان علاوه بر جبران خسارت وارده، به مجازات مقرر در ماده (۵۷۰) قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) مصوب ۱۳۷۵/۳/۲ محکوم می‌شوند، مگر آنکه در سایر قوانین، مجازات شدیدتری مقرر شده باشد».

۳- ماده ۱۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری سابق چنین می‌گفت که: «وکیل متهم می‌تواند بدون مداخله در امر تحقیق پس از خاتمه تحقیقات مطالبی را که برای کشف حقیقت لازم بداند به قاضی اعلام کند. تبصره: در مواردی که موضوع جنبه محرمانه دارد یا حضور غیر متهم به تشخیص قاضی موجب فساد گردد، حضور وکیل در مرحله تحقیق با اجازه دادگاه خواهد بود».

خاطر بپذیرد و به آن به عنوان یکی از حقوق اساسی و بنیادین متهم بنگرد. در مورد مسأله دوّم نیز این انتقاد متوجه مقنن است که به چه علت، حقوق اساسی بزه‌دیده را در دادرسی منصفانه ذکر نکرده است. در نهایت و با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان در تعریف دادرسی کیفری حقوق محور چنین گفت: بخشی از دادرسی کیفری محتوایی که به بررسی حقوق مقرر برای طرفین دعوا و نیز نحوه برقراری تعادل میان حقوق متعارض می‌پردازد.

۲- دادرسی کیفری مبنایی

تاکنون شاخه‌های سه‌گانه دادرسی کیفری محتوایی به بحث گذاشته شد. وجه مشترک در هر سه شاخه این است که مبنای کار همه، قانون است. دادرسی کیفری فرایندی، به جریان رسیدگی به یک پرونده کیفری بر اساس قانون می‌پردازد و دادرسی کیفری ساختاری، صلاحیت و وظایف مراجع رسمی را از بعد قانونی بیان می‌کند؛ در حالی که دادرسی کیفری حقوق محور، به حقوق قانونی طرفین تأکید دارد. می‌توان گفت که متخصص دادرسی کیفری محتوایی، تنها آنچه را که بر اساس قانون حاکم وجود دارد به بحث می‌گذارد؛ بنابراین، معادل دادرسی کیفری محتوایی، دادرسی کیفری قانونی است. در اینجا مسأله این است که آیا اکتفای به این حد، کافی است؟ آیا صرف پرداختن به قانون، پاسخگوی تمام نیازهای واقعی است؟

پاسخ به این مسأله، مطلقاً منفی است. قدم گذاشتن در مسیر صحیح و حرکت به سوی کمال مطلوب، مستلزم فرا رفتن از این وادی و ورود به دادرسی کیفری مبنایی است؛ جایی که ذهن از بررسی قانون صرف فراتر رفته و در واقع، به حقوق (در معنای اصیل خود) می‌رسد؛ جایی که صحبت از آنچه هست، نیست بلکه صحبت از آنچه باید باشد طرح می‌شود. حقوقدان کمال‌طلب، هیچ‌گاه به قانون راضی نشده و به دل مینا می‌زند و خود را در مقابل اولین مسأله قرار می‌دهد که چرا آیین دادرسی کیفری؟ اصولاً به چه علت به این شاخه نیاز است؟ قواعد متعدد آیین دادرسی کیفری از کجا آمده‌اند و به دنبال چه هدفی هستند؟ منطق یا روش تفسیر قانون آیین دادرسی کیفری کدام است؟ و امثال اینها.

پرداختن به دادرسی کیفری مبنایی، دارای اهمیتی فوق‌العاده می‌باشد؛ موضوعی که توجه چندانی به آن صورت نگرفته است. کسی که با مبنای دادرسی کیفری آشنا است در تفسیرهای خود منسجم و پخته عمل می‌کند؛ در حالی که ناآشنای با مبنای، به بی‌راهه

رفته و از هدف، بی‌اطلاع است؛ در مسیری قدم گذاشته و فراتر از قدم گذاشتن نمی‌داند. او آگاه نیست که قواعد آیین دادرسی کیفری، دارای شخصیتی مستقل از آیین دادرسی مدنی است.

در این قسمت، دادرسی کیفری مبنایی در چهار بخش شامل منشأ، هدف، منطق و منبع به بحث گذاشته می‌شود.^۱

۱-۲- منشأ آیین دادرسی کیفری

منظور از منشأ آیین دادرسی کیفری، پرداختن به این موضوع است که قواعد این شاخه از کجا آمده‌اند و در واقع، ریشه و سرچشمه آنها کجا است؟

ممکن است کسی این موضوع را نادیده گرفته و معتقد به بدیهی بودن این موضوع باشد اما نگاهی اجمالی به نظریات متفاوت ارائه شده در این زمینه، خلاف این ادعا را نشان می‌دهد. پرداختن به این موضوع از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است؛ چراکه شخص ناآشنا با منشأ آیین دادرسی کیفری، در تفسیرهای خود از قانون، مرتکب اشتباه می‌شود. سایر مسائل مربوط به دادرسی کیفری مبنایی (روش تفسیر، هدف آن و منابع) تحت تأثیر مستقیم منشأ قرار دارند. شخصی که قواعد آیین دادرسی کیفری را برگرفته از اجتماع و انتظارات آن می‌داند خود را اسیر قانون نکرده و از آن به عنوان وسیله‌ای برای توجیه نظریه خود استفاده می‌کند؛ درحالی که دیگری که این قواعد را قواعدی ذاتی و فراتر از اجتماع فرض می‌کند به هیچ وجه حاضر به کناره‌گیری از این اصول نیست. در ارتباط با مسأله طرح شده و حتی بدون مطالعه سایر نظریات، می‌توان دو نظریه متعارض ارائه کرد:

بر اساس نظریه نخست، قواعد آیین دادرسی کیفری نیز همانند سایر شاخه‌های حقوقی، قواعدی ذاتی و طبیعی بوده و شخصیتی مستقل از اجتماع دارند. این قواعد، جنبه‌ای مقدس داشته و بنابراین نمی‌توان به آنها خدشه‌ای وارد کرد. حق انسان‌ها به آزادی و حریم خصوصی یا سایر حقوق مقرر در آیین دادرسی کیفری، ساخته و پرداخته

۱- این تقسیم‌بندی بر اساس کتاب فلسفه حقوق اثر مشهور استاد ناصر کاتوزیان به عمل آمده و مشخصات این اثر که در سه جلد چاپ شده در ارجاعات بعد آمده است.

اجتماع نبوده و ریشه در ذات انسان دارند. این حقوق در هر شرایطی قابل احترام بوده و ماورای مسائل مادی و دنیوی اند. «طبیعیون» که ارائه‌کننده این طرز فکر هستند، خود مبانی متعددی را برای قواعد حقوق بیان کرده‌اند. برای مثال، جان لاک، در جمله مشهور خود که «قانون، عقل است» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۰) نشان می‌دهد که قواعد حقوقی، ریشه در عقل آدمی دارند. کانت نیز خوبی و بدی را امری ذاتی دانسته و به نتایج آنها بی‌توجه است. به همین علت، نظریه «جزیره متروک»^۱ را بیان می‌کند. ژان ژاک روسو نیز آزادی را برترین حقوق طبیعی انسان‌ها می‌داند. پرتالیس معتقد است نظریه حقوق طبیعی، در فطرت انسان جای دارد و شلوسمن، احساس درونی انسان را بهترین ضابطه تشخیص عدالت می‌داند.

نظریه دوم، با انتخاب اجتماع به عنوان مبنای حقوق، به کلی از نظریه اول فاصله می‌گیرد. «اجتماعیون» نیز همانند طبیعیون، نظرات مختلفی در توجیه طرز فکر خود ارائه کرده‌اند. برای مثال، ساوینی، تاریخ را مبنای حقوق می‌داند و صراحتاً اعلام می‌کند: «قانون، تنها اعلام رسمی آنچه هست که در گذشته تکوین یافته است» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۰). بتنام نیز حقوق طبیعی را به کلی مردود می‌شمارد و اعلامیه حقوق بشر را سفسطه‌ای آشوب‌طلبانه می‌نامد. او اصل رنج و لذت را به عنوان مبنای حقوق بر می‌گزیند. هومز با بیان اینکه «زندگی حقوقی، هیچ‌گاه منطقی نبوده بلکه همواره تجربی بوده است» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۱) در نقطه مقابل کانت می‌ایستد که حقوق را دارای ارزشی ذاتی می‌داند. او قواعد حقوقی را بر اساس آنچه که قرار است در آینده نتیجه دهد تفسیر می‌کند. روسکو پاند با طراحی مهندسی اجتماعی خود، حقوق را تنها نظام تعادل منافع متعارض افراد در اجتماع می‌نامد. هگل نیز حقوق را با دولت مترادف دانسته و دستورات دولت را مقدس می‌شمارد و چون مبنای فکری مناسبی برای دولت‌های نازیستی آلمان و فاشیستی ایتالیا فراهم می‌آورد عنوان فیلسوف نفرین شده تاریخ را به خود اختصاص می‌دهد.

۱- براساس این نظریه، اگر اجتماعی در جزیره‌ای تشکیل و شخصی در آن جزیره به علت ارتکاب جرمی محکوم به مجازات شده باشد، حتی با اعتقاد به اینکه جزیره در یک روز آینده به کلی نابود خواهد شد، شخص محکوم باید مجازات گردد.

آگوست کنت، وجدان عمومی را تنها سرچشمه حقوق معرفی کرده و اوستین، با بیان این مطلب که آنچه اهمیت دارد شایستگی مقام واضح قانون است نه نفوذ واقعی قانون، به ترادف حقوق و شایستگی دولت معتقد است (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۱).

طبیعیون و اجتماعیون حقوقی، هر یک روش خاص خود را پیش گرفته و هر کدام از معتقدین به این دو طرز فکر، نظریات متفاوتی در ارائه مبنا یا منشأ حقوق ارائه داده‌اند. قرار گرفتن طبیعیون و اجتماعیون در مقابل هم، باعث شکل‌گیری دو طرز تفکر متفاوت در زمینه آیین دادرسی کیفری شده است:

«مطلق‌گرایان»^۱ که به نظریه حقوق طبیعی، ذاتی یا فطری معتقدند، برای قواعد آیین دادرسی کیفری و خصوصاً حقوق در نظر گرفته شده برای متهم، ارزش ذاتی قائل‌اند و بنابراین، در بحث حقوق مقرر در فرایند دادرسی کیفری، به هیچ وجه حاضر به کوتاه آمدن نیستند؛ در حالی که «پیامدگرایان»^۲ با اعتقاد به نظریه اجتماعی حقوق، ارزش قواعد دادرسی کیفری را وابسته به اجتماع می‌دانند و بنابراین (با انکار ارزش ذاتی قواعد دادرسی کیفری) پیامدهای حاصل از به کار بردن قواعد دادرسی کیفری را مهم‌تر از اصل قواعد به حساب می‌آورند (Ashworth, 2002, pp. 71, 81). به این علت، می‌توان مطلق‌گرایان را واپس‌نگر و پیامدگرایان را آینده‌نگر دانست.

گروه اول (مطلق‌گرایان) قواعد آیین دادرسی کیفری را ارزش‌های ذاتی و غیر قابل رد و از پیش تعیین شده می‌دانند؛ در حالی که پیامدگرایان، به آثار کاربرد قواعد دادرسی کیفری نظر دارند. برای مثال، یک مطلق‌گرا به هیچ وجه حق متهم به داشتن وکیل را قابل تحدید (حتی در جرایم بسیار مهم) نمی‌داند در حالی که یک پیامدنگر، ممکن است محدودیت حضور وکیل در جرایم مهم‌تر را بپذیرد.

در بین نظریات مختلف طرح شده، آنچه معقول‌تر به نظر می‌رسد این است که منشأ قواعد آیین دادرسی کیفری، حتی مهم‌ترین حقوق متهم را باید در اجتماع جستجو کرد. نظریه حقوق طبیعی، به دنبال یافتن مبنا در اصول و قواعدی کلی است که ماورای طبیعت‌اند و واقع‌گرایی را به کناری نهاده است. بناسازی قواعد دادرسی کیفری بر اصولی که هنوز برای انسان قابل تعریف نیست (همانند عدالت)، نادیده گرفتن واقعیت اجتماعی

1- Absolutism.

2- Consequentialism.

انسان است؛ در واقع، زندگی در همین اجتماع، باعث شکل‌گیری حقوق شده است. از سوی دیگر اگر مبانی قواعد آیین دادرسی کیفری را اصول ذاتی و کلی بدانیم، به چه علت قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه در ایران قابل اجرا نیست یا به چه علت اعلامیه جهانی حقوق بشر اخیراً تصویب شده و با ورود انسان، به زمین به وجود نیامد؟! بنابراین، در ارائه مبانی حقوق و آیین دادرسی کیفری باید از آسمان به زمین حرکت کرد و خواست اجتماع را مبنای حقوق دانست (صانعی، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۵۴).

به نظر می‌رسد که طرز تفکر مطلق‌گرایان که دیدگاهی جرم‌انگارانه در ارتباط با قواعد آیین دادرسی کیفری دارند مواجهه با ایراد است. در ارتباط با تمام پرونده‌های جرایم و در ارتباط با تمام اشخاص متهم به ارتکاب جرایم، نمی‌توان طرز رفتاری واحد داشت. شخصی که تنها متهم به سرقت اموال دیگری است ممکن است از تمام حقوق مقرر در فرایند دادرسی کیفری شامل حق داشتن وکیل، حق سکوت، حق اعتراض به آرا و ... برخوردار باشد اما اگر دلایلی وجود داشته باشد که شخص، مرتکب رفتاری شده که در اثر آن رفتار، زندگی هزاران نفر در معرض خطر باشد (مثل بمب‌گذاری) رویکرد پیامدنگر در ارتباط با حقوق مقرر برای او مناسب‌تر است.

۲-۲- هدف آیین دادرسی کیفری

پرداختن به هدف آیین دادرسی کیفری و ویژگی‌های آن نیز همانند منشأ، از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است؛ اما در کتب نوشته شده با عنوان آیین دادرسی کیفری، به این موضوع توجه چندانی نشده است و مستقیماً مباحث محتوایی و فنی، طرح شده‌اند. در ارتباط با اینکه هدف از وضع قوانین آیین دادرسی کیفری چیست (همانند موضوع مبنا) با آرا و نظریات متعددی مواجهیم؛ اما در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان این نظریات را شامل دو دسته دانست:

بر اساس نظریه اول، آیین دادرسی کیفری به یک هدف محدود نبوده و در واقع، باید سخن از اهداف آیین دادرسی کیفری به میان آورد. قائلین به این نظریه معتقدند که دادرسی کیفری به دنبال اهداف متعدد و همزمان می‌باشد؛ مثل: تأمین منصفانه حقوق متهم، یافتن این واقعیت که آیا جرمی اتفاق افتاده است یا خیر و به چه کسی منتسب است، تأمین خسارات وارده به بزه‌دیده، برقراری عدالت و ...

درحالی که بر اساس نظریه دوم، هدف اصلی و واقعی آیین دادرسی کیفری به یک موضوع، محدود است. برای مثال، آیین دادرسی کیفری تنها به دنبال برقراری نظم است.

ریموند گسن فرانسوی معتقد به نظریه اول است. او با بیان این جمله که «اگر دانشجویی از من بپرسد که آیا آیین دادرسی کیفری فرانسه دارای یک هدف است یا به دنبال تأمین اهداف متعدد است پاسخ خواهم داد، نمی‌دانم» (گسن، ۱۳۸۵، ص ۹۸) به دنبال نشان دادن پیچیدگی موضوع هدف آیین دادرسی کیفری است. گسن در مقاله خود با عنوان «ملاحظه‌هایی درباره هدف آیین دادرسی کیفری»، پس از ارائه اهداف متعدد براساس نظریات مربوط به مکاتب مختلف حقوق کیفری (شامل هدف یافتن واقعیت به این معنا که چه کسی مرتکب جرم شده و در واقع جلوگیری از اشتباهات قضایی، توجه به شخصیت متهم به جای فعل ارتكابی و تصمیم‌گیری بر اساس آن و تأمین نیازها و جبران خسارات بزه‌دیده) به این نتیجه می‌رسد که اولاً: اهداف فوق در طول تاریخ به هم اضافه شده‌اند و ثانیاً: دادرسی کیفری امروزی به دنبال تأمین همین نیازهای نامتناسب و نامتجانس است (گسن، ۱۳۸۵، ص ۹۸).

اندرو اشورث نیز از معتقدین به نظریه دوم است. او برای آیین دادرسی کیفری، یک هدف بیشتر نمی‌بیند و آن «مجازات کردن مجرم و رهانیدن بی‌گناه، از فرایند عدالت کیفری» است (Ashworth, 1998, pp. 32-90). اشورث به کار سایرین نیز خرده می‌گیرد که چرا ارزش‌های پایه‌ای و اساسی آیین دادرسی کیفری همانند آزادی، عدالت و رعایت حقوق طرفین را به عنوان هدف آیین دادرسی کیفری مطرح می‌نمایند (Ashworth, 1998, pp. 32-90).

نویسندگان کتاب عدالت کیفری نیز نظریه قابل تأملی در جهت ارائه هدف آیین دادرسی کیفری عرضه نموده‌اند. بر اساس این نظریه، هدف از وضع قواعد آیین دادرسی کیفری، ایجاد بیشترین آزادی برای بیشترین افراد است. این قواعد به دنبال ایجاد محدودیت نیستند بلکه به دنبال توسعه آزادی‌اند. حتی در مواردی که بازداشت کردن متهم به معنای سلب آزادی اوست روی دیگر سکه یعنی آزادی بزه‌دیده و آزادی اجتماعی در مفهوم کلی آن تأمین می‌گردد (Sanders & Young & Burton, 2010, p. 48).

اهداف نظری دیگری نیز می‌توان برای آیین دادرسی کیفری تصور کرد. برای مثال: عدالت، توسعه و پیشرفت تمدن، انصاف، بیشترین نفع برای بیشترین افراد و ... قابل ذکرند. اما به نظر می‌رسد انتقاد اشورث به کسانی که به دنبال طراحی اهداف مختلف‌اند صحیح باشد. در واقع، چنین حرکتی به معنای در نظر گرفتن ارزش‌های حاکم بر آیین

دادرسی کیفری به جای هدف واقعی و اصیل آن است. شکی در این موضوع نیست که آیین دادرسی کیفری، بر یک دامنه کلی ارزش‌ها استوار است. برای مثال: احترام به آزادی انسان‌ها، کاستن اشتباهات قضایی در محکوم کردن بی‌گناهان یا تبرئه کردن گناهکاران، احترام به حیثیت و کرامت ذاتی انسان‌ها، رعایت حق حریم خصوصی افراد، جبران خسارات ناشی از ارتکاب جرم در سریع‌ترین زمان ممکن، برقراری امکان دفاع برای متهم، رعایت انصاف مابین دادستان و متهم و ... قابل ذکرند. اما همان‌گونه که اشاره شد، تمامی اینها ارزش‌اند نه هدف. مجدداً با این مسأله مواجه می‌شویم که هدف از آیین دادرسی کیفری چیست و چرا قانون آیین دادرسی کیفری در جامعه‌ای تصویب و اجرا می‌شود؟

در توجیه هدف آیین دادرسی کیفری نیز همانند مبنای آن باید زمینی فکر کرد و واقع‌بین بود. واقعیت آن است که هدف از وضع قوانین آیین دادرسی کیفری «برقراری نظم» است. اگر فکر کنیم که برای مثال، چرا قانون اصول محاکمات جزایی در سال ۱۲۹۰ در ایران تصویب شد، اولین پاسخ، سر و سامان دادن به وضعیت رسیدگی به پرونده‌های کیفری یا به عبارت دیگر، ایجاد نظم خواهد بود. عدالت، آزادی، انصاف، بیشترین نفع برای بیشترین افراد و حتی مجازات کردن گناهکاران و رهانیدن بی‌گناهان، هیچ کدام تاب مقاومت در برابر هدف اصلی آیین دادرسی کیفری که همانا نظم است ندارند. قانون آیین دادرسی کیفری و آیین‌نامه راهنمایی و رانندگی، در هدف، متفاوت نیستند اما آنچه از آن به عنوان «نظم ارزش‌مدار» یاد می‌کنیم باعث تفاوت اصولی آیین دادرسی کیفری و آیین‌نامه راهنمایی و رانندگی می‌شود.

هدف آیین دادرسی کیفری، نظم است اما نه هر نظمی. «نظم به هر قیمت» که به عنوان هدف، هرگونه وسیله‌ای را توجیه می‌کند از نظر دادرسی کیفری مردود است. دادرسی کیفری بر پایه برقراری نظم، استوار است اما به ارزش‌ها بی‌توجه نیست. به همین علت، قانون آیین دادرسی کیفری باید به گونه‌ای باشد تا ضمن تأمین هدف ابتدایی و اصیل خود (نظم) حقوق طرفین را محترم دانسته و بین آنها تعادل ایجاد نماید.

۳-۲- منطق آیین دادرسی کیفری

منظور از منطق، روش تفسیر قانون آیین دادرسی کیفری است. مسأله مورد بحث این بخش از دادرسی کیفری مبنایی آن است که کدام روش تفسیر قانون، مناسب‌تر است. می‌توان روش‌های تفسیر را به طرز فکرهای فرمالیستی یا شکل‌گرایانه و رئالیستی یا واقع‌بینانه تقسیم کرد.

در روش شکل‌گرایانه، بر اساس منطق ارسطویی یا اصول ریاضی عمل می‌شود؛ به عبارت دیگر، برای تفسیر قانون و بار کردن آن بر واقعۀ بیرونی اتفاق افتاده، باید به فرمول‌هایی که سابقاً و همانند فرمول‌های ریاضی پیش‌بینی شده‌اند مراجعه کرد. با این حساب، متن قانون، متنی مقدس‌گونه است که باید در هر شرایطی رعایت شود و آنکه از تفسیر به عمل آمده چه نتایجی به دست آید اهمیتی در موضوع ندارد. در روش ریاضی نیز چنین وضعیتی حاکم است. زمانی که یک مسأله ریاضی طرح می‌شود جواب آن در ابتدا نامشخص است اما با به کار بردن فرمول‌های از پیش مفروض ریاضی می‌توان به نتیجه رسید.

روش رئالیستی، دقیقاً در نقطه مقابل روش فرمالیستی جای دارد. در این روش، فرمول‌های از پیش تعیین شده (همانند قانون مصوب مجلس) به اندازه نتایجی که از تفسیر حاصل می‌شود اهمیت ندارند. قاضی، زبان قانون و فرمول‌ها نیست و باید براساس آنچه در عمل به دست خواهد آمد تفسیر کند. در این روش، آنچه مهم است نتایج است (Leiter, 2010, vol. 16, p. 123).

جهت روشن‌تر شدن موضوع، روش تفسیر به کار رفته در رأی وحدت رویه شماره ۶۹۶ مورخ ۱۳۸۵/۹/۱۴^۱، که روش فرمالیستی است به بحث گذاشته می‌شود. بر اساس این رأی، از آنجا که انتقال مال غیر، از مصادیق اکل مال به باطل است و در نتیجه جزء تعزیرات به حساب می‌آید، مشمول مرور زمان نمی‌شود. توضیح آنکه، براساس قانون سابق (آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸) تنها، جرایم مستوجب مجازات‌های بازدارنده و اقدامات تأمینی و تربیتی، مشمول مرور زمان می‌شدند؛ بنابراین،

۱- رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور:

«تعریف تعزیرات شرعی در تبصره یک ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ مندرج است و مطابق ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی کیفرهای بازدارنده، تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع مقرر می‌گردد. نظر به اینکه قانونگذار انتقال مال غیر را با علم به اینکه مال غیر است، در حکم کلاهبرداری و مشمول مجازات آن دانسته و اقدام به این امر نیز ماهیتاً از مصادیق اکل مال به باطل به شمار می‌آید که شرعاً حرام محسوب گردیده، لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور بزه انتقال مال غیر موضوعاً از شمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون مرقوم خارج است و رأی شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.»

تعزیرات از قاعدهٔ مرور زمان، مستثنی بودند. البته در این خصوص که کدام یک از جرایم، تعزیری‌اند و کدام یک بازدارنده به حساب می‌آیند مرز روشن و دقیقی وجود نداشت. دیوان عالی کشور در مواردی از جمله انتقال مال غیر، وارد عمل شد و ملاک‌هایی را جهت تشخیص مجازات تعزیری از بازدارنده ارائه داد. در متن رأی دیوان، با گذاشتن چند فرمول در کنار هم مثل «انتقال مال غیر در حکم کلاهبرداری است»، «از مصادیق اکل مال به باطل است»، «پس شرعاً حرام است» و «پس تعزیر است و مشمول مرور زمان نمی‌شود»، نتیجه به دست آمده است. در واقع، در این رأی، اصولاً به ماهیت مرور زمان و آثار مثبت آن توجهی نشده و صرفاً بر اساس فرمول، تصمیم‌گیری شده است. تفسیر رئالیستی در این پرونده (شمول یا عدم شمول مرور زمان نسبت به انتقال مال غیر) به نتایج این تصمیم و مثبت بودن قاعده مرور زمان نیز توجه می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که چون مرور زمان خوب است پس انتقال مال غیر نیز مشمول مرور زمان می‌شود نه اینکه چون اکل مال به باطل و در نتیجه، حرام است، مشمول مرور زمان نیست.

در قضاوت میان روش‌های فرمالیستی و رئالیستی، باید به نفع روش دوم رأی داد. در واقع، باید قائل به آن بود که روش تفسیر حقوق، حرکت از سوی فرمول به سوی نتیجه نیست. فرمول‌ها و قواعد، چیده نمی‌شوند تا به نتیجه‌ای که از قبل مشخص نیست برسیم بلکه حرکت از سوی نتیجه به سوی فرمول و قواعد است. ما از قبل به نتیجه و اینکه چه آثاری از تفسیر ما به وجود خواهد آمد آگاهییم؛ بنابراین، به گونه‌ای تفسیر می‌کنیم که مناسب‌ترین نتایج در عمل رخ دهد و این به معنای مناسب‌تر بودن منطق واقع‌بینانه نسبت به منطق شکل‌گرایانه است. البته پذیرش شیوه واقع‌بینانه، به معنای طرد کامل فرمول‌ها یا قواعد یا منطق ارسطویی نیست. اینها وسایلی در اختیار قاضی‌اند تا با بهره بردن از آنها اقدام کند.

از نقطه نظری دیگر، روش تفسیر در آیین دادرسی کیفری به عنوان یکی از شاخه‌های حقوق شکلی با روش تفسیر در شاخه‌های حقوقی ماهوی (حقوق جزای عمومی و اختصاصی) متفاوت است. تفسیر قوانین ماهوی به لحاظ حاکمیت اصل قانونی بودن جرم و مجازات، باید تفسیری مضیق و در حدود و چهارچوب قانون باشد؛^۱ در حالی که تفسیر

۱- ماده ۴-۱۱۱ قانون مجازات فرانسه مقرر می‌دارد: «قوانین کیفری باید به شکل مضیق تفسیر شوند».

آیین دادرسی کیفری، تفسیر موسّع است. به این علت و برای مثال، در صورتی که در شمول مرور زمان نسبت به جرایم رخ داده، شک داشته باشیم، تفسیر باید در جهت توسعه دادن شمول مرور زمان باشد. همچنین در مواردی که در صلاحیت مراجع قضایی عمومی و اختصاصی (همانند دادگاه انقلاب) اختلاف به وجود آید باید به نفع مراجع عمومی، تفسیر نمود. علت این امر آن است که قوانین شکلی، همانند قوانین ماهوی به جرم‌انگاری نمی‌پردازند بلکه تنها، روش رسیدگی به جرایم را معین می‌دارند و ساختار مراجع قضایی و ضابطین را تعیین و حقوق مقرر طرفین را بر می‌شمارند؛ از همین رو، قوانین آیین دادرسی کیفری به محض تصویب، عطف به ماسبق می‌شوند که از این جهت با قوانین ماهوی متفاوت‌اند.

قانونی که رفتار جدیدی را جرم‌انگاری می‌کند تنها رفتارهای پس از تصویب قانون را در بر می‌گیرد؛ اما قانونی که نحوه رسیدگی به جرایم را تغییر می‌دهد بلافاصله عطف به ماسبق می‌شود. تنها یک استثنا در خصوص قاعده عطف به ماسبق شدن قوانین شکلی وجود دارد و آن تعارض قانون جدید با حقوق مکتسبه بر اساس قانون قبل است؛ برای مثال: در صورتی که طبق قانون قبل، متهمی مهلت ۲۰ روزه برای اعتراض به رأی محکومیت صادره داشته است و با قانون جدید این مهلت به ۱۰ روز تقلیل یابد، همان قانون قبل اعمال می‌گردد.^۱

در ارتباط با موضوع عطف به ماسبق شدن قوانین آیین دادرسی کیفری، با لازم‌الاجرا شدن قانون جدید از ۱۳۹۴/۴/۱ مسائلی مفید مطرح است:

مسئله اول آن است که آیا قواعد مرور زمان نیز همانند مواعد اعتراض (که نمونه‌ای از آن در مطالب بالا آمد)، جزء حقوق مکتسبه است یا خیر؟ پیش از آنکه به این مسئله پرداخته شود، ذکر این موضوع لازم است که مرور زمان و قواعد آن، به جای طرح در

۱- ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به عطف به ماسبق شدن قوانین دادرسی کیفری پرداخته است:

«قوانین زیر نسبت به جرایم سابق بر وضع قانون فوراً اجرا می‌شود:

الف) قوانین مربوط به تشکیلات قضائی و صلاحیت.

ب) قوانین مربوط به ادله اثبات دعوی تا پیش از اجرای حکم.

پ) قوانین مربوط به شیوه دادرسی.

ت) قوانین مربوط به مرور زمان ...».

قانون آیین دادرسی کیفری، در قانون مجازات اسلامی آمده است. فرض کنیم بر اساس قانون قبل، مهلت مرور زمان در جرمی ۵ سال پس از ارتکاب جرم بوده است و امکان تعقیب متهم پس از گذشت ۵ سال از تاریخ ارتکاب وجود نمی‌داشت. ۴ سال از تاریخ ارتکاب جرم گذشته و قانون جدید تصویب می‌گردد. قانون، مهلت ۵ ساله مرور زمان را به ۱۰ سال افزایش می‌دهد. آیا در مورد متهمی که در زمان قانون قبل، مرتکب جرم شده است همان قانون سابق اعمال می‌گردد یا آنکه به لحاظ افزایش مهلت مرور زمان، مهلت ۱۰ ساله قانون جدید اعمال می‌گردد؟ آیا می‌توان گفت که متهم، با قانون قبل دارای این حق مکتسبه شده است که پس از گذشت ۵ سال تحت تعقیب قرار نگیرد؟

در پاسخ به مسأله باید به این موضوع توجه داشت که قواعد مرور زمان، اصولاً «حق» به حساب نمی‌آیند و از این جهت در مقابل مواعید اعتراض به آرا (که حق محسوب می‌شوند) قرار می‌گیرند. این قواعد، ارتباط مستقیم با نظم داشته و به همین علت نمی‌توانند «مکتسب» به حساب آیند. شخص متهم می‌تواند از حق خود در اعتراض به رأی عدول نماید اما نمی‌توان سخن از عدول از حق مرور زمان به میان آورد. بنابراین، قواعد مرور زمان به محض تصویب، عطف به ماسبق می‌شوند. ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی نیز با اطلاع از این موضوع، به عطف به ماسبق شدن مرور زمان اشاره دارد.

مسأله دوم آن است که با لحاظ تبصره ۳ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری، تکلیف نحوه اعمال قانون جدید به پرونده‌هایی که سابق بر ۱۳۹۴/۴/۱ تشکیل شده و در حال رسیدگی‌اند چه خواهد بود؟

قانون جدید، از جنبه‌های مختلف نسبت به قانون سابق متفاوت است. این جنبه‌ها، هم نحوه رسیدگی و هم صلاحیت‌های ضابطان و مراجع قضایی را در بر می‌گیرد. در پاسخ به مسأله، توجه به این نکته دارای اهمیت است که آن‌گونه که گفته شد، اصل بر عطف به ماسبق شدن قانون آیین دادرسی کیفری است. از سوی دیگر، تبصره ۳ ماده ۲۹۷ بیان می‌دارد: «دادگاه‌های کیفری استان و عمومی جزایی موجود به ترتیب به دادگاه‌های کیفری یک و دو تبدیل می‌شوند. جرایمی که تا تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون در دادگاه ثبت شده است، از نظر صلاحیت رسیدگی تابع مقررات زمان ثبت است و سایر مقررات رسیدگی طبق این قانون در همان شعب مرتبط انجام می‌شود. این تبصره در مورد دادگاه انقلاب و دادگاه‌های نظامی نیز جاری است»؛ برای مثال، بر اساس تبصره یک

ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، قطع عضو، در صلاحیت دادگاه‌های عمومی جزایی قرار داشت و نه در صلاحیت دادگاه‌های کیفری استان؛ اما مطابق ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، قطع عضو، در صلاحیت دادگاه کیفری یک قرار گرفت که جایگزین دادگاه‌های کیفری استان شده است. اگر پرونده مستوجب قطع عضو، قبل از ۱۳۹۴/۴/۱ در دادگاه عمومی جزایی ثبت شده باشد نمی‌تواند به استناد ماده ۳۰۲ قانون جدید و اصل عطف به ماسبق شدن قوانین دادرسی کیفری، پرونده را به دادگاه کیفری یک ارسال نماید؛ در واقع، دادگاه کیفری دو که جانشین دادگاه عمومی جزایی شده است مکلف به رسیدگی و صدور رأی نهایی است اما دادگاه مکلف است کلیه قواعد جدید آیین دادرسی کیفری را در ارتباط با موضوع، رعایت نماید.

بنابراین، تنها استثنای اصل عطف به ماسبق شدن قانون آیین دادرسی کیفری، صلاحیت مراجع قضایی است و آن هم به شرطی جریان دارد که قبل از ۱۳۹۴/۴/۱ یعنی تاریخ لازم‌الاجرا شدن قانون جدید، در مرجع قضایی ثبت شده باشد.

نکته پایانی آنکه این موضوع، اختصاص به دادگاه‌ها نداشته و در دادرسی‌ها هم جریان دارد؛ برای مثال، طبق قانون جدید، رسیدگی به جرایم تعزیری درجه ۷ و ۸ به طور مستقیم در صلاحیت دادگاه قرار داده شده است. اگر پرونده ایجاد مزاحمت تلفنی که تعزیر درجه ۷ به حساب می‌آید، قبل از ۱۳۹۴/۴/۱ به دادرسی ارجاع شده باشد دادیار و بازپرس نمی‌توانند پرونده را به بهانه عدم صلاحیت، نزد دادگاه کیفری دو ارسال نمایند. مجدداً تأکید می‌گردد که این موضوع، فقط در ارتباط با صلاحیت جریان داشته و سایر قواعد دادرسی کیفری، عطف به ماسبق شده و لازم‌الاجرا است؛ برای مثال، بر اساس قانون جدید، دادگاه انقلاب در موارد مستوجب اعدام، با حضور سه نفر قاضی تشکیل می‌شود. اگر پرونده مستوجب اعدام، قبل از ۱۳۹۴/۴/۱ به دادگاه ارجاع شده و حتی قاضی وارد رسیدگی شده باشد، الزاماً با حضور سه نفر قاضی تشکیل می‌شود.

۴-۲- منابع آیین دادرسی کیفری

منظور از منبع آیین دادرسی کیفری، مواردی است که قاضی می‌تواند جهت صدور رأی و اتخاذ تصمیم، به آنها مراجعه کند و به این علت، منبع آیین دادرسی کیفری و منشأ آن با هم تفاوت دارند. آنگونه که در بحث منشأ مطرح گردید، منظور از این عنوان، جایی است

که حقوق آیین دادرسی کیفری از آن سرچشمه می‌گیرد یا به عبارت دیگر، ریشه اصلی این شاخه است. خواسته‌ها یا انتظارات اجتماعی، به عنوان منشأ آیین دادرسی کیفری ذکر گردیده است اما منبع، جایی است که قواعد آیین دادرسی کیفری در آنجا مدون شده و شکل می‌گیرد؛ برای مثال، قانون، یکی از منابع آیین دادرسی کیفری است. می‌توان گفت که منشأ، محل رویش حقوق و منبع، محل ریزش حقوق است.

منابع آیین دادرسی کیفری، بسته به نظام حقوقی حاکم بر هر جامعه، متفاوت است (Siegel&Senna, 2007, p.72).^۱ در ایران منابع اصلی آیین دادرسی کیفری شامل قوانین و آرای وحدت رویه‌اند. قانون اساسی از یک سو و قوانین عادی مصوب مجلس شورای اسلامی یا مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی دیگر در بردارنده قواعد آیین دادرسی کیفری‌اند؛ برای مثال، در قانون اساسی، اصل آزادی افراد و منع بازداشت‌های خودسرانه، حق متهم به تفهیم اتهام و حضور نزد مرجع قضایی، محدود بودن مدت تحت نظر بدون تفهیم اتهام،^۲ حق تظلم‌خواهی،^۳ حق داشتن وکیل،^۴ اصل قانونی بودن دادرسی کیفری،^۵ اصل برائت،^۶ منع شکنجه و حفظ حیثیت و کرامت انسان‌ها^۷ مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

۱- برای مثال: در آیین دادرسی کیفری آمریکا، به عنوان یکی از کشورهای متعلق به نظام حقوقی کامن‌لا، قانون اساسی این کشور به همراه اصلاحیه‌های آن، آرای دیوان عالی فدرال و دیوان عالی ایالات و دادگاه‌های تجدیدنظر، قانون اساسی ایالات مختلف، قواعد مصوب دیوان عالی کشور و نیز کدهای مدلی که توسط مؤسسه حقوقی آمریکایی تصویب شده است منابع آیین دادرسی کیفری‌اند.

۲- اصل ۳۲ قانون اساسی: «هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

۳- اصل ۳۴ قانون اساسی: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.»

۴- اصل ۳۵ قانون اساسی: «در همه دادگاه‌ها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.»

۵- اصل ۳۶ قانون اساسی: «حکم به مجازات و اجرای آن تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون می‌باشد.»

۶- اصل ۳۷ قانون اساسی: «اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

۷- اصل ۳۹ قانون اساسی: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است.»

قوانین عادی نیز منبع اصلی برای آیین دادرسی کیفری به حساب می‌آیند و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، اساسی‌ترین و مهم‌ترین منبع در اختیار قضات است؛ در واقع، یکی از مواردی که باعث استقلال آیین دادرسی کیفری از سایر شاخه‌های حقوقی است وجود قانونی متفاوت با همین عنوان است.

آنچه که از قانون آیین دادرسی کیفری مورد توقع است این است که در خود قانون، استقلال این شاخه به رسمیت شناخته شود؛ بنابراین، ارجاع به سایر قوانین شکلی، خصوصاً قانون آیین دادرسی مدنی، حرکتی ناصحیح است. ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲^۱، در بحث قواعد حاکم بر احضار متهم و نحوه ابلاغ آن، موضوع را به قانون آیین دادرسی مدنی محول کرده است؛ در حالی که وضع موازین خاص آیین دادرسی کیفری در این زمینه مناسب‌تر بود.

آرای وحدت رویه نیز از منابع آیین دادرسی کیفری در ایران به حساب می‌آیند؛ اما بر خلاف قانون که موضوعی را وضع می‌کند و اعلام می‌دارد (برای مثال: ضوابط حاکم بر نحوه جلب یک متهم)، رأی وحدت رویه، کاشف از منظور مقنن است. اصولاً هدف صدور آرای وحدت رویه، همان‌گونه که از عنوان آن پیدا است ایجاد رویه واحد برای مراجع قضایی و در مواردی است که تصمیمات متعارض اتخاذ شده است.

در مورد آرای وحدت رویه، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، در مواردی نسبت به قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، متفاوت است. بر اساس قانون قبل (ماده ۲۷۰)، در موارد صدور آرای مختلف در موارد مشابه در شعب دیوان عالی کشور یا هر یک از دادگاه‌ها، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور پس از اطلاع از قضیه، مکلف به اخذ نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور بودند که به ریاست رئیس دیوان یا معاون وی و حضور دادستان کل کشور و حداقل سه چهارم اعضای شعب دیوان عالی کشور، تشکیل می‌شد. هر یک از قضات دادگاه‌ها و نیز شعب دیوان عالی کشور می‌توانستند از طریق رئیس دیوان، تقاضای صدور رأی وحدت رویه نمایند. از سوی دیگر آرای صادره توسط دیوان عالی کشور، در مورد آرای قطعی شده قبل، بی‌اثر به حساب می‌آمد و تکلیف نحوه نسخ رأی وحدت رویه نیز تعیین نشده بود؛

۱- ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «سایر ترتیبات و قواعد ابلاغ احضاریه و دیگر اوراق قضایی بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی صورت می‌گیرد».

در حالی که بر اساس قانون جدید (ماده ۴۷۱)^۱ تفاوت‌های ذیل نسبت به قانون قبل ایجاد شده است:

- ۱- در کنار قضاوت دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور، دادستان‌ها و وکلای دادگستری نیز اضافه شده‌اند و ایشان نیز می‌توانند با ذکر دلیل، تقاضای صدور رأی وحدت رویه نمایند.
 - ۲- رأی وحدت رویه صادره، از تأثیر در مرحله قطعی شدن آراء، به تأثیر در مرحله اجرای احکام انتقال یافته و بنابراین، در صورتی که حتی رأی قطعی صادر شده باشد با این شرط که اجرا نشده یا در حال اجرا باشد و بر اساس رأی صادره، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به هر علتی مساعد به حال محکوم‌علیه باشد، رأی به این موارد نیز قابل تسری است.
 - ۳- آرای وحدت رویه صادره، فقط به موجب قانون جدید و یا رأی وحدت رویه مؤخر که بر اساس ماده ۴۷۱ صادر شود قابل تغییر و نسخ است (ماده ۴۷۳).
- در کنار منابع اولیه و اصیل آیین دادرسی کیفری که شامل قانون و رأی وحدت رویه است، منابع کمکی یا فرعی دیگری نیز وجود دارند که نمی‌توانند مبنای اصلی یک رأی یا دستور باشند اما می‌توانند به قاضی در ارائه مبنای استدلال قوی‌تر کمک نمایند. نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه و نظریات متخصصین این شاخه (دکترین حقوقی) از این دسته‌اند.

۱- ماده ۴۷۱: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلف صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکافند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضاوت شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز می‌توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیأت عمومی را درباره موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضائی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی‌اثر است. در صورتی که رأی، اجرا نشده یا در حال اجرا باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهات مساعد به حال محکوم‌علیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود».

نتیجه

ارائه تعریفی مناسب، از علم آیین دادرسی کیفری، مستلزم تأکید بر هر چهار رکن (فرایند، ساختار، حقوق و مبنا) است که تاکنون به آنها پرداختیم؛ بنابراین، هرگونه تعریف که یکی از ارکان فوق را نادیده بگیرد تعریفی ناقص محسوب می‌شود. مشکلی که در تعریف کلی آیین دادرسی کیفری وجود دارد این است که این شاخه از علوم جنایی، با دو دنیای متفاوت سر و کار دارد. در یک عرصه، کار دادرسی کیفری، بحث از محتوا است و بحث از آن است که چگونه به یک جرم در فرایند عدالت کیفری رسیدگی شود و چه نهادها و مقاماتی دست‌اندرکارند و چه حقوقی برای هر یک از طرفین دعوا وجود دارد؛ در عرصه دیگر، مباحث، اصولی‌تر شده و سخن، پیرامون ریشه‌ها است و سؤالاتی از این دست مطرح می‌شود که، قواعد دادرسی کیفری و حقوق مقرر برای طرفین، از کجا ناشی شده‌اند؟ این حقوق، حقوقی ماورای طبیعی‌اند یا در زمین باید جستجو شوند؟ هدف قواعد دادرسی کیفری، ایجاد آزادی برای افراد است یا قید و بند زدن به آن؟ نظم است یا عدالت؟ تفسیر قانون دادرسی کیفری، تفسیری فرمولی و ریاضی‌وار است یا تفسیری با توجه به نتایج تفسیر؟

این دو دنیای متفاوت دادرسی کیفری، به ماهیت این شاخه مربوط است که از یک سو به دنبال نظم بخشیدن به فرایند عدالت کیفری است و جنبه‌ای کاربردی دارد (موضوعی که باعث شده است گروهی، دادرسی کیفری را یک هنر یا فن بدانند تا یک علم) و از سوی دیگر، به اصول اشاره شده در بالا نظر دارد. با این حساب و با توجه به عملی بودن این شاخه، چاره‌ای جز ارائه هر دو موضوع در تعریف واحد باقی نمی‌ماند. «دادرسی کیفری شاخه‌ای است از علوم جنایی که در بُعد کاربردی خود، فرایند رسیدگی به یک پرونده جرم (از زمان کشف آن تا زمان اجرای مجازات)، ساختار، صلاحیت‌ها و وظایف مقامات و نهادهای رسمی و حقوق مقرر برای طرفین پرونده را تعیین نموده و در جنبه علمی، به مسائل مربوط به مبنا یا منشأ، هدف، منطق (روش تفسیر) و منابع خود می‌پردازد».

با این حساب، تعریف مندرج در ماده یک قانون آیین دادرسی کیفری که می‌گوید: «آیین دادرسی کیفری، مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجی‌گری، صلح میان طرفین، نحوه رسیدگی، صدور رأی، طرق اعتراض به آرا، اجرای آرا، تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی و ضابطان

دادگستری و رعایت حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه وضع می‌شود» تعریف محتوایی آیین دادرسی کیفری است؛ البته روش دیگری نیز برای تعریف در قانونی که قرار است جنبه کاربردی دادرسی کیفری را تنظیم نماید وجود ندارد. شایان ذکر است که در این تعریف محتوایی، عنصر صلاحیت نهادها و مقامات، مربوط به جنبه ساختاری قید نشده است و شایسته بود به این موضوع نیز اشاره می‌شد.

قضاوت

فهرست منابع

- ۱- آخوندی، محمود؛ آیین دادرسی کیفری، جلد اول، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۹.
- ۲- آشوری، محمد؛ آیین دادرسی کیفری، جلد اول، انتشارات سمت، چاپ هفتم، ۱۳۸۱.
- ۳- آشوری، محمد؛ اصل برائت و آثار آن در امور کیفری، مجموعه عدالت کیفری، کتابخانه گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۴- بابایی، محمدعلی؛ تحولات نظام دادرسی کیفری در پرتو قانونگذاری اسلامی و انقلابی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۲ و ۶۳، ۱۳۸۷.
- ۵- بوریکان، ژان و سیمون، آن ماری؛ آیین دادرسی کیفری، ترجمه عباس تدین، انتشارات خرسندی، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- ۶- خالقی، علی؛ آیین دادرسی کیفری، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۹۰.
- ۷- دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، با همکاری کانون بین‌المللی و کالا؛ حقوق بشر در دستگاه قضایی، راهنمای آشنایی با حقوق بشر برای قضات، دادستان‌ها و حقوقدانان، ترجمه سعید نوری نشاط، دو جلد، سازمان دفاع از قربانیان خشونت، ۱۳۸۹.
- ۸- صانعی، پرویز؛ حقوق و اجتماع، جلد اول، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۴۷.
- ۹- کاتوزیان، ناصر؛ فلسفه حقوق، جلد اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
- ۱۰- کاشانی، سید محمود؛ استانداردهای جهانی دادگستری، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۱۱- گسن، ریموند؛ ملاحظه‌هایی درباره هدف آیین دادرسی کیفری، ترجمه شهرام ابراهیمی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۶ و ۵۷، ۱۳۸۵.
- ۱۲- گلدوست جویباری، رجب؛ عوامل انسانی اطاله در امور کیفری، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۹، ۱۳۸۶.
- 13- Ashworth, Andrew, *Human rights, serious crimes and criminal procedure*, London, Sweet & Maxwell, 2002.

- 14- Ashworth, Andrew, *The criminal process*, second addition, Oxford university press, 1998.
- 15- Leiter, Brain, *Legal formalism and legal realism: what is the issue?* Legal theory, vol. 16, 2010.
- 16- Safferling, Christoph, *Towards an international criminal procedure*, Oxford university press, 2001.
- 17- Sanders, Andrew and Young, Richard and Burton, Mandy, *criminal justice*. fourth edition, Oxford university press, 2010.
- 18- Siegel, Larry and Senna, Joseph, *Essentials of criminal justice system*, Thomson/ wadsworth, 2007.

Redifinition of criminal procedure

Iman Yousefi*

Behshad Dideban Tash**

Received:5/7/2015

Accepted:3/11/2015

Abstract:

Criminal procedure without any doubt is one of the most important branches of legal science in which the most significant rights including the right to liberty, are judged. Unfortunately, this branch has not being paid attention in Iran. This lack of attention includes also its basic definition. The current definitions only deals with the technical and practical aspect of criminal procedure. They don't dealwith the bases. Giving a cimpelete definition of criminal procedure can be done only by emphasis on its two practical and theoritical aspects. Practical aspect on one band relates to criminal process and on the other hand describes the srtructure and jurisdiction of judicial and police institutions. Criminal procedure is not limited to pracritical approach and in its theoritical aspect, the issues of origins, sources, goals and interpretation are being studied. Redifination of criminal procedure creates more general vision of this science and shows its significance.

Keyword: substantive criminal procedure, procesual criminal procedure, structural criminal procedure, rights based criminal procedure, basic criminal procedure.

*Ph.d in Criminal Law and Criminology.

Iman.usefi@ut.ac.ir

**Ph.d student of Criminal Law and Criminology at Qeshm Islamic Azad University.

Beh.dideban61@yahoo.com